



سفرنامه مشاهد مشرفه اردن، شام (سوریه) و لبنان در سال ۱۳۳۳ ش. به قلم حاجی احتشام کاویانیان از کارگزاران آستان قدس رضوی

سیدمهدی سیدقطبی

کارشناس ارشد علم اطلاعات و دانش‌شناسی و کارشناس سفارش و پیگیری مطبوعات غیرفارسی، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: mehdi.qotbi@gmail.com

چکیده

«سفرنامه مشاهد مشرفه اردن، شام (سوریه) و لبنان در سال ۱۳۳۳ ش.» سلسله یادداشت‌هایی است که مرحوم «محمد احتشام کاویانیان» معروف به «حاجی احتشام کاویانیان» از کارگزاران آستان قدس رضوی در طی سفر چند روزه خود از اردن، سوریه و لبنان نگاشته است. نویسنده در سفر بهاری خود به تجربه حضور در شهر عمان، شام (دمشق) و بیروت اشاره کرده و به مقایسه برخی از این شهرها با یکدیگر می‌پردازد. در میان این نقاط جغرافیایی، شهر بیروت بیشتر مورد توجه و تحسین حاجی احتشام بوده و شهرهای السویه، السالا و الثونی کمتر از بقیه نقاط مورد بررسی قرار گرفته است. حاجی احتشام که در زمان نگارش این یادداشت‌ها شصت سال داشت، با دقت به تشریح اماکن و نقاط پیش روی خود می‌پردازد و در جای لازم انتقادات و پیشنهادهایی را نیز مطرح می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: سفرنامه، مشاهد مشرفه، اردن، شام (سوریه)، لبنان، احتشام کاویانیان.

سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نشریه الکترونیکی شمس، دوره ۱۳، شماره ۵۲-۵۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص. ۸۴-۱۰۵.

مقدمه

«سفرنامه مشاهد مشرفه اردن، شام (سوریه) و لبنان در سال ۱۳۳۳ش» سلسله یادداشت‌هایی است که مرحوم محمد احتشام کاویانیان معروف به حاجی احتشام کاویانیان از کارگران آستان قدس رضوی در طی سفر چند روزه^۱ خود از اردن، سوریه و لبنان نگاشته است.

حاجی احتشام کاویانیان این یادداشت‌ها را طی سفر خود (فروردین-اردیبهشت، ۱۳۳۳ ش) از مشاهد مختلف عمان-شام (دمشق)-بیروت کسب نموده و با عنوان «خاطرات حاجی احتشام کاویانیان» در روزنامه «خراسان» طی ۱۶ قسمت در روزهای ۲۰ آبان-۷ آذر ۱۳۳۸ منتشر کرده است. نویسنده این یادداشت‌ها در نوشته‌های خود سعی دارد مشاهداتش را از کیفیت مشاهد شریفه و مسافرانیش و وضعیت زندگی مردم شهرهای مسیر که مورد زیارت قرار گرفت به شکل اجمالی به مخاطبان روزنامه منعکس کند.

نویسنده در سفر بهاری خود به تجربه حضور در شهر عمان، شام (دمشق) و بیروت اشاره کرده و به مقایسه برخی از این شهرها با یکدیگر می‌پردازد. در میان این نقاط جغرافیایی، شهر بیروت بیشتر مورد توجه و تحسین حاجی احتشام بوده و شهرهای السویه، السالا و الثونی کمتر از بقیه نقاط مورد بررسی قرار گرفته است.

حاجی احتشام که در زمان نگارش این یادداشت‌ها شصت سال داشت، با دقت به تشریح اماکن و نقاط پیش روی خود می‌پردازد و در جای لازم انتقادات و پیشنهادهایی را نیز مطرح می‌سازد.

برای آشنایی بیشتر با نویسنده این یادداشت‌ها، شرحی از زندگی وی در ادامه ارائه شده است:

«محمد کاویانیان (احتشام التولیه) فرزند محمد حسین احتشام التولیه از کارگزاران آستان قدس در سال ۱۲۷۱ ش. متولد شد. اولین حکم تشرف وی به خدمت آستان قدس، حکم خادمی کشیک سوم به جای پدرش بود که در سال ۱۳۱۹ق. به امضای میرزا ابوالقاسم نصیرالملک شیرازی، متولی‌باشی آستان قدس، صادر شد. او در جوانی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز فعالیت داشت و از مجاهدان صدر مشروطیت و عضو کمیته حزب دموکرات بود. احتشام با ملک‌الشعرای بهار و علی اکبر معز دفتر در نشر روزنامه بشارت، دومین روزنامه منتشره در خراسان، همکاری داشت. او از پایه‌گذاران اولیه انجمن بلدیة در مشهد بود. علاوه بر این، وی ریاست هیئت صفة اصناف و ریاست مجمع تجار مشهد را بر عهده داشت و در چند دوره عضو انجمن شهر و در دو دوره رئیس شعبه دوم انجمن نظارت بر انتخابات مجلس سنا بود.^۲

احتشام سال‌ها دبیر هیئت متحده خدام و از جمله افراد مؤثر در تغییرات تشکیلات آستانه در اواخر عهد قاجار و اوایل دوره پهلوی بود. وی همچنین در زمان نیابت تولیت میرزا محمدعلی قائم مقام التولیه رضوی به سال ۱۳۰۳ش، چون بودجه تعمیرات و تأسیسات حرم کافی نبود، هزینه تعمیرات صحن کهنه و ترمیم کاشی‌کاری آن را بر عهده گرفت.^۳

۱. با بررسی منابع مختلف اطلاعاتی و روزنامه خراسان، تعداد روزهای سفر حاجی احتشام مشخص نشد.

۲. دائرةالمعارف آستان قدس رضوی، ص. ۱۰۹.

۳. شمس‌الشموس یا تاریخ آستان قدس، ص. ۲۶۸.

احتشام در برقراری مجدد تشکیلات پنج کشیکی آستانه که پس از فاجعه مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ به دستور اسدی ملغی شده بود و بازگشت خدمه آستان قدس، نقش به‌سزائی داشت. پس از آن بود که حکم جدید خادمی وی در هفده مرداد ۱۳۲۱ صادر شد.^۱

احتشام در ۲۱ بهمن ۱۳۲۱ به استخدام آستان قدس درآمد و در سمت‌های متعددی چون ریاست املاک، مستغلات و اراضی، بازرسی مخصوص کل املاک، نمایندگی آستانه در ثبت املاک و کارشناسی املاک مزروعی، در آستان قدس خدمت کرد. وی در خرداد ۱۳۳۹ بازنشسته شد و پس از آن نیز به صورت افتخاری انتظامات حرم مطهر و رواق و ریاست اداره حاجبی و نظارت نذورات فوق ضریح مطهر و تقدیمی زائران را به دفتر حاجبی عهده دار بود.^۲

مهمترین کتاب وی شمس‌الشموس است و کتاب‌های چهارده معصوم و رساله تطبیقه سال‌های قمری، خورشیدی و مسیحی از دیگر آثار اوست.^۳

انگیزه سفر

در فروردین سال ۱۳۳۳ ش. به عتبات مقدسه عراق مشرف شدم و بعد در نجف اشرف حضور حضرت آیت الله عظمی سیدمحسن حکیم^۳ رسیدم. آنجا یک نفر از عظمت مشاهد مشرفه انبیای بزرگی که در قرآن مجید ذکر شده و در خاک اردن است توصیفاتی نمود. با کسب اجازه از حضرت آیت الله تصمیم به زیارت قبور انبیای عظام گرفتم. روز پنجم اردیبهشت سال ۱۳۳۳ به کاظمین رفتم آنجا حجت‌الاسلام کاظم دامغانی را که آن سال مشرف بودند ملاقات نمودم. تصمیم خود را به ایشان هم عرض نمودم ایشان نیز تأیید نمودند.

اردن

سه ساعت بعدازظهر روز ششم اردیبهشت ۱۳۳۳ به اتفاق سه نفر کسان خود از بغداد پایتخت عراق با ماشین سواری به طرف کشور اردن حرکت نمودیم. ساعت پنج بعدازظهر از فلوجه که شهر زیبایی بود رد شدم. ساعت شش و نیم بعدازظهر به شهر رمادی رسیدیم. این قسمت از خاک عراق خیلی آباد بود و از نزدیک جاده آسفالت، شط فرات جریان داشت. در همه جا کنار شط باغات متصل به هم بود و تمام اراضی دو طرف جاده زراعت یا باغ بود به طوری که تا نزدیک به سرحد اردن و شام زمین بیابان مشاهده نشد.

ساعت ۱۱ به سرحد عراق و اردن رسیده شب را آنجا ماندیم. صبح پس از بررسی گذرنامه در گمرک حرکت نموده وارد خاک اردن شدیم.

۱. دائره المعارف آستان قدس رضوی، ص. ۱۱.

۲. شمس‌الشموس یا تاریخ آستان قدس، ص. ۴۰۹.

۳. سید محسن طباطبائی حکیم (۱۳۰۶ق/۱۲۸۶ش - ۱۳۹۰ق/۱۳۴۹ش)، فقیه شیعه و رئیس حوزه علمیه نجف بود. وی پس از درگذشت حسین بروجردی در سال ۱۳۴۰ مرجعیت عامه شیعیان را به مدت نزدیک به ۹ سال بر عهده داشت.

این قسمت از خاک اردن سنگلاخ و خیلی شبیه به راه مکه به مدینه بود و قسمتی از مسیر شبیه به راه انیزه مدینه بود به طوری که از دور دیده می‌شد سنگ‌های قلوه مثل این که با دست پهلوی هم به ردیف چیده باشند در تمام بیابان منظره جالبی داشت.

در خاک اردن این قسمت سنگلاخ تا شش فرسنگی عمان ادامه داشت از آن به بعد زمین خاکی شده مانند ایران دیم‌کاری شده بود. از چهار فرسنگ به عمان مانده آبادی‌ها متصل بهم شبیه به بیلاقات مشهد و تهران با ساختمان‌های که جهت ارتش ساخته بودند منظره زیبایی داشت.

اتفاقاً همان روز شیخ کویت برای ملاقات ملک حسین^۱ وارد می‌شد به طور رسمی استقبال شایانی کرده بودند. در این چهار فرسنگ تا عمان افراد ارتش با لباس‌های نو و آرایه‌های جنگی از توپ و تانک و غیره به حال رژه برای استقبال شیخ کویت^۲ آماده و در حرکت بودند. این مسافت کم را به واسطه مملو بودن جاده از ارتش سه ساعت در راه بودیم.

عمان؛ پایتخت اردن

شهر عمان پایتخت اردن را آئین‌بندی کرده، طاق‌های نصرت عدیده با پرچم‌های اردن و عراق و کویت تزئین گردیده بود.

عمان در دره‌ای واقع شده که از بالای دره تا پائین ساختمان‌های مدرن چند اشکوبه زیبایی دارد. از بالای کوه تا پائین دره خیابان‌ها با پیچ و خم ممتد بوده و تمام خیابان‌های آن آسفالت است اصولاً تمام جاده‌های خاک اردن که مشاهده شد آسفالت شده بود.

پس از عبور از چند خیابان فرح‌انگیز غروب به مرکز شهر رسیده در فندق‌النصر اقامت کردیم.

در یکی از اتاق‌های مهمانخانه فندق‌النصر چشممان به یک خانواده ایرانی افتاد که آن‌ها هم مثل ما مسافر بودند. آقای حاج رضا پاکدامن کمره‌ای اراکی ساکن تهران بودند. با هم تماس گرفتیم معلوم شد دو روز است اینجا هستند که برای رفتن به مشاهد مشرفه اردن آماده می‌باشند.

وی گفت: «در اردن چند خانوار ایرانی هستند. یکی از آن‌ها آقای اردکانی جواهری است که مغازه‌اش مقابل مهمانخانه می‌باشد و چون اهالی عمان مانند عراقی‌ها فارسی بلد نیستند باید برای راهنمایی و تهیه اتومبیل جهت رفتن به بیت‌المقدس او را ملاقات کنیم.»

به اتفاق آقای پاکدامن به مغازه آقای اردکانی رفتیم. مرد خون‌گرم مهربانی بود. در این ضمن یک افسر اردنی-که با او رفیق بود- آمد. آقای اردکانی ما را به او معرفی کرد. افسر از مسیحیان عرب در ارتش و دارای پست حساسی بود. سرهنگ مزبور همین که شناخت ما ایرانی هستیم خیلی اظهار محبت کرد و گفت: «چون ملک حسین در ایران

۱. الحُسن بن طلال بن عبدالله بن حُسن الهاشمی (۱۴ نوامبر ۱۹۳۵ - ۷ فوریه ۱۹۹۹) مشهور به ملک حسین، پادشاه اردن از ۱۱ اوت ۱۹۵۲ تا پایان عمر خود به مدت ۴۷ سال بود. ملک حسین در ۷ فوریه ۱۹۹۹ در سن ۶۳ سالگی درگذشت.

۲. در این زمان (مارس ۱۹۵۴) عبدالله سالم الصباح امیر کویت بود. وی نخستین امیر این کشور بود که در ۲۵ فوریه ۱۹۵۰ در کویت به قدرت رسید تا زمان مرگش در ۲۴ نوامبر ۱۹۶۵ قدرت را در دست داشت. پس از عبدالله سالم الصباح قدرت در این کشور به پسر او «صباح سالم الصباح» رسید.

مخصوصاً در خراسان مورد محبت ایرانیان واقع گردیده ما مردم اردن ایرانی‌ها را دوست داریم. اگر قبلاً مطلع بودم شما را برای جشن و رژه امروز دعوت می‌کردم.» آقای اردکانی بیانات او را ترجمه کرد، اظهار امتنان نمودیم. پس از رفتن سرهنگ، آقای اردکانی از گاراژداری، اتومبیل سواری لوکس هفت نفری اجاره نمود که صبح فردا بیاید ما را به محل‌های دیدنی و بیت المقدس ببرد. سپس قدری که در خیابان‌ها گردش نمودیم بعد به مهمانخانه برگشتیم و در بالکن طرف خیابان به تماشای زیبایی شهر پرداختیم.

شهر عمان یک شهر بیلاقی مدرن اروپایی مانند بود. مخصوصاً آن روز به واسطه آذین‌بندی و چراغانی و طاق‌های نصرت و رفت و آمد ارتش روز تماشایی بود که با ورود ما مصادف کرده بود.

محله مهاجرین

صبح فردای آن شب اتومبیل به فندق النصر آمد. من با سه نفر همراهان که خانواده بودند و آقای پاکدامن با دو نفر عائله‌شان حرکت نمودیم.

پس از ۱۲ کیلومتر طی طریق به شهر کوچک اروپایی مانند مسیحی‌نشین موسوم به «السویه» رسیدیم. از آنجا ۲۰ کیلومتر رفته به قصبه مسیحی‌نشین دیگر موسوم به «السالا» رسیدیم. از آنجا ۱۳ کیلومتر رد شدیم به شهر «الثونی» و قعرالمصلاء ملک که تمام ساکنین آن مسلمان بودند رسیدیم. جاده‌ها آسفالت و خطسیر تا آنجا از کوه و دره‌ها با پیچ و خم‌های عدیده مشجر و مفرح و باغات بود و حالت بیلاقی داشت.

خانه‌های روستایی آبادی‌هایی که مشاهده شد شبیه به خانه‌های روستایی اروپایی و شیروانی‌پوش بود.

از آنجا سه کیلومتر رد شده به المشروع هیئت امم رسیدیم که ساختمان‌ها و چادرهای زیادی برای اقامت مهاجرین از خاک فلسطین تهیه شده و محل سکونت آن‌ها بود.

از آنجا ۱۷ کیلومتر رفته به المشروع نجائی العربی محله مهاجرین عرب رسیدیم به طوری که گفتند در حدود ششصد و سی هزار نفر مهاجرینی بودند که از قسمت اشغال شده فلسطین کوچ نموده در آنجا سکونت ورزیده از طرف دولت‌های عربی پذیرایی می‌شدند.

شهر الریحه؛ حرم حضرت موسی

از آنجا عبور نموده به شهر الریحه رسیدیم که موسوم به عفضت جبر بود با فاصله کمی در طرف شرقی جاده دریاچه‌ای بود موسوم به بحر المیت که طول آن نود کیلومتر و عرض آن ۱۵ کیلومتر است.

از آنجا به طول سه کیلومتر از جاده به طرف کوهی منحرف شدیم که در بالای کوه صحن و حرم حضرت موسی ابن عمران بود. عده زیادی نظامی با توپ و تانک و مهمات با حال آماده باش در بالای کوه و اطراف صحن‌ها بودند. یکی از افسران برای بازرسی (منظور از بازرسی این بود که یهودی نباشند) جلو ماشین آمد همین که شوهر ما را مسلمان و ایرانی معرفی کرد با حال احترام اجازه ورود داد. از ماشین پیاده شده داخل صحن شدیم. از چاهی که وسط صحن بود آب کشیده وضو گرفتیم از صحن اول داخل صحن دوم که کوچکتر بود شدیم. از آنجا داخل شبستان بزرگی شدیم که

در یک ضلع آن حرم موسی بن عمران بود. ضریح حضرت موسی دارای روپوش سبزی که تمام ضریح را احاطه داشت بود.

صحن‌ها و حرم و شبستان‌ها با سنگ‌های بزرگ بسیار قدیمی محکم بنا شده دارای حجرات سنگی و سالن‌های بزرگ بود.

شهر قدس؛ بیت المقدس

پس از زیارت به جاده اصلی برگشتیم. از آنجا ۴۲ کیلومتر رفتیم تا به شهر عزیز رسیدیم که حرم و مدفن عزیز پیغمبر^۱ در آنجا است. از آنجا سه کیلومتر رفتیم تا به شهر قدس (بیت المقدس) رسیدیم.

بیت المقدس در ۱۱۰ کیلومتری عمان شهر بزرگی است که نصف آن را رژیم اسرائیل اشغال کرده و نصف دیگر در تصرف اردن بود. ساکنین این قسمت مسلمان یا عیسوی بودند. بین قسمت یهودی‌ها و قسمت دیگر با سیم خاردار مشخص شده است.

قسمتی که در تصرف اردن بود بسیار آباد و معمور و پرجمعیت بود اما قسمتی که در تصرف رژیم اسرائیل و یهودیان بود از پشت سیم خاردار تا جایی که دیده می‌شد جلوه‌های آن خلوت و غیرمسکونی و خانه‌های خالی دیده می‌شد. موقع ورود به بیت المقدس هشتم اردیبهشت ۱۳۳۹ ش.، موسم حج مسیحیان و عید پاک بود که از تمام دنیا عده زیادی برای زیارت آمده بودند. اجتماع و ازدحام غریبی بود.

یک نفر مطوف گرفتیم تا در داخل شهر و بازار و در کوچه‌هایی که در مسیر ما بود راهنما ما باشد. وی ما را به کلیسای کاتولیک برد که می‌گفتند محل دار زدن حضرت عیسی بوده است، کشیش در آنجا چند عکس از حضرت مسیح داده انعامی گرفت.

قبت‌السخره

پس از عبور از آنجا و گذشتن از چند کوچه به فضای بزرگی رسیدیم که در یک طرف آن در یکی از حجرات مدفن ملک عبدالله^۲ (شریف مکه پدر ملک حسین پادشاه اردن و ملک فیصل اول^۳ پادشاه عراق) بود. فاتحه خواندیم سپس به وسط فضای مزبور که بنای عظیم قبت^۴السخره بود رفتیم (قبت‌السخره بیت‌المقدس قبله اولی مسلمانان صدر اسلام بوده است). ساختمان بسیار مهمی بود که واقعاً دیدن داشت.

۱. عزیز (ارمیا یا یرمیا) (علیه‌السلام) یکی از پیامبران مهم بنی اسرائیل است که نسبش به بنیامین فرزند حضرت یعقوب (علیه‌السلام) می‌رسد.
 ۲. عبدالله بن الحسین معروف به عبدالله اول (زاده ۱۸۸۲ میلادی در مکه - درگذشته ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ در اورشلیم) دولتمرد عرب و نخستین فرمانروای اردن هاشمی (در بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۱) بود.
 ۳. فیصل بن حسین ملقب به ملک فیصل اول (مه ۱۸۸۳ - ۸ سپتامبر ۱۹۳۳) اولین پادشاه عراق مدرن و بنیانگذار سلسله هاشمی عراق بود. فیصل پسر حسین پسر علی حسنی هاشمی، در شهر طائف امیرنشین مکه که خود یکی از امیرنشین‌های والی نشین حجاز پیر و دولت عثمانی بود، زاده شد. او پسر سوم حسین بن علی است. حسین بن علی معروف به شریف حسین، شریف مکه (یعنی امیر و حکمران منطقه حجاز و مکه) و برادر عبدالله هاشمی (پادشاه اردن) بود. در سال ۱۹۱۳ به نمایندگی پدر بزرگش در پارلمان عثمانی برگزیده شد. پادشاهی عراق را از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۳ و پادشاهی سوریه را در سال ۱۹۲۰ در دست داشت.

خدمه آنجا دارای لباس خواجه‌های مکه و حرم پیغمبر (ص) در مدینه با لبادهای آستین گشاد بلند و عمامه مولوی سفید بزرگ بودند.

بنای مزبور سقف مرتفع زیبایی مذهب به طلا و میناکاری داشت و پنجره‌های بزرگ با نقش و نگار و شیشه‌های الوان که در بالای چهار سمت بنای مزبور نصف شده بود، بر زیبایی آن می‌افزود و تمام سطح آن بنای عظیم با قالی‌های ممتاز مفروش بود.

در وسط این بنای عظیم قبت‌السخره ساختمانی بود که سقف آن یک متر و نیم از کف شبستان مزبور مرتفع‌تر و سطح آن سه متر گودتر و دارای پله‌های مرمر زیبایی بود.

سقف این بنا یک تخته سنگ شبیه به کمر کوهی بود که زیر آن خالی شده باشد و سقف آن را «سنگ معلق» می‌گفتند. بنای مزبور تقریباً هشت متر در هشت متر است.

خدمه آنجا محل‌های را به نام مقاماتی معرفی نمودند: یکی مقام داود نبی، دیگری مقام ابراهیم (ع)، مقام دیگر محل معراج پیغمبر (ص) و محل دیگر مصلاهی حضرت موسی (ع). گوشه‌ای مقام خاتم‌النبین (ص)، محل دیگری مصلاهی حضرت سلیمان و مصلاهی حضرت امام حسن (ع) و مصلاهی حضرت امام حسین (ع) بود که تمام آن‌ها در همان فضای زیرزمینی در مقامات مزبور عبادت نموده‌اند و نیز سنگی در آنجا دیده شد که آثار قدمی در آن بود؛ می‌گفتند آثار قدم حضرت رسول اکرم (ص) در شب معراج می‌باشد. دو رکعت نماز در آن پائین خوانده، بالا آمدیم. هدیه‌ای به خدام داده از قبت‌السخره خارج شدیم.

مسجد اقصی

در خارج از فضای قبت‌السخره بقعه کوچکی بود که گنبد آن کاشی ممتاز داشت و می‌گفتند محل داوری داود پیغمبر بوده است. فضای مزبور بسیار بزرگ مانند مسجدالحرام و قبه الحرام خانه کعبه در وسط واقع گردیده. در طرف جنوب فضای مزبور بنای عظیم مسجد اقصی بود.

مسجد اقصی دارای سقف مرتفع و از حیث محل خواندن قرآن و محل منبر و محراب خیلی شبیه به مسجد پیغمبر در مدینه منوره و دارای شش ردیف ستون‌های عالی قطور مرمر ممتاز مرتفع بود که در وسط شبستان دو ردیف پایه‌های آن مرتفع‌تر از ستون‌ها و فاصله بین ستون‌ها بیش از ده متر و سقف آن تذهیب زیبایی شده بود.

در آخر شبستان مسجد اقصی محراب بزرگی بود که در طرف راست آن منبر مرتفعی از چوب قلمزنی شده خیلی شبیه به منبر ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد مشهد و درب آن که شبیه به منبر مشهد است بسته بود. سطح مسجد اقصی مانند قبت‌السخره مفروش به قالی‌های زیبای ایرانی و ترکیه بود. شبستان خالی بود. همین که مؤذن شروع به اذان ظهر نمود مسجد پر شد و نماز جماعت منعقد گردید. بعد به محل خواندن قرآن رفتیم. سکویی به عرض چهار متر و طول هشت متر و یک پله بلندتر از کف شبستان وجود داشت که قرآن‌ها روی الواح چیده شده بود. سوره‌ای از قرآن خواندیم و از مسجد اقصی خارج شدیم. خدمه اینجا شبیه به خدام قبت‌السخره بودند.

با همراهان به طرف شرقی فضای مسجد اقصی رفتیم که تمام قسمت جنوب شرقی و شرقی را مقام داود و سلیمان علیه‌السلام و بارگاه دربار سلطنتی آن‌ها معرفی نمودند.

در قسمت زاویه شمال شرقی مقبره و حرم حضرت سلیمان بود که درب آن بسته و از شبکه درب‌ها، ضریح و حرم حضرت سلیمان ابن داود هویدا بود.

در فضای جلو درب حرم و اطراف حرم عده زیادی اعراب نظامی مسلح به حال آماده باش بودند. در واقع از اولی که وارد خاک اردن شدیم تا آنجا بیابان و آبادی مملو از عساکر مجهز آماده اعراب بود به واسطه بیم حمله رژیم اسرائیل مراقب بودند. انعامی به مطوف و راهنما دادیم و از راهی که رفته بودیم برگشتیم تا به اتومبیل رسیدیم.

شهر بیت‌الحم: کلیسای عظیم

پس از خروج از مسجد اقصی ۱۴ کیلومتر رفتیم تا به دو شهر زیبای مسیحی نشین رسیدیم که یکی در طرف چپ جاده موسوم به بیت‌الجیله قیصران روم و دیگری در طرف راست جاده موسوم به بیت‌الحم بود. فاصله بین این دو شهر تقریباً دو کیلومتر بود.

وارد بیت‌الحم شدیم. این شهر دارای ساختمان‌های چند اشکوبه اروپایی ممتاز بود که برخی از آن‌ها دارای فندق و مهمانخانه‌های زیادی برای زائرین مسیحی بود.

تمام ساکنین این شهر که قصور عالی دارند مسیحی بودند و دکاکین و مغازهای تجاری مهمی داشت. مرد مطوف آمد و ما را به محل عظیم مذهبی مسیحیان و کلیسای معظم آنان هدایت نمود. پس از عبور راهروهای بزرگی که با سنگ‌های عظیم بنا شده بود و ضربی سقف آن هم با سنگ‌های بسیار بزرگ و محیر العقول بود داخل بنای بزرگی شدیم که در انتهای سالن مزبور سه سن بزرگ (شاه‌نشین) بود. سن طرف راست متعلق به آرامنه، سن وسط و سن طرف چپ متعلق به رم و کاتولیک مذهبیان بود.

در بالای دیوارهای سن‌ها و دیوار اطراف کلیسا عکس‌های زیبای مجسمه مانند تزئین شده‌ای به طلا متعلق به حضرت عیسی و حضرت مریم و یوسف نجار دیده شد که بر زیبایی کلیسا و سن‌ها می‌افزود.

دو صندوق جعبه آینه‌مانندی در سن طرف راست برای ریختن نذورات گذارده بودند که پر از پول و اشیاء و جواهرات و زینت‌های زنانه بود که زوار مسیحی ریخته بودند.

چند کشیش در گوشه و کنار بناهای مزبور دیده می‌شدند. سالن بزرگ (رواق) دیگر هم مشاهده شد که روی هم‌رفته تشکیل کلیسای بزرگ مذهبی مسیحیان دنیا را می‌داد. کشیش جلو آمد به دست هر یک از بانوان و ما شمع کوچک روشن شده‌ای داد.

بنایی شبیه به بنای وسط قبت‌السخره را در قسمت آخر کلیسا وصل به سن‌های عظیم سه گانه بود که چند پله می‌خورد پائین می‌رفت و در پائین زیر سن‌ها چند اطاق زیرزمینی بود که به وسیله راهروهایی بهم متصل می‌شد.

راهروها با شمع یا چراغ‌های بلور فتیله‌ای با روغن زیتون روشن بود.

یکی از اتاق‌های مزبور را گفتند محل ولادت حضرت عیسی است و در قسمت دیگر، اتاق کوچک گودتری بود که می‌گفتند محل گهواره و پرورش حضرت عیسی مسیح بوده است. جلوتر گهواره‌ای بود که گفتند متعلق حضرت عیسی است.

پنج قندیل بلور با روغن زیتون روشن بود که روشنایی خفیفی داشت. اصولاً اتاق‌های زیرزمینی و راهروهای آن که روشنایی آن با شمع و آن چراغ‌ها بود خیلی خفیف و کم نور و در واقع تقریباً تاریک بود.

عکس مجسمه مانند حضرت مسیح و مریم و یوسف نجار و بزرگان مسیحیان که مزین به زینت و قاب طلا و غیره بود بر دیوارها نصب شده بود.

قبور چند پیغمبر در زیرزمین‌های مزبور مشاهده شد که در کناری شبیه به شاه‌نشین و یک متر بلندتر از زمین بود و روی قبرهای مزبور روکش برنجی با نقش و نگارهایی قلم زنی شده بود.

پس از مشاهده آن‌ها بالا آمدیم به سالن دیگر هدایت شدیم که مانند سالن اولی دارای سه سن متعلق به مذاهب مسیحی و مجسمه‌های مطالا و عکس‌های عدیده بود.

پس از مشاهده دقیق مراجعت کرده از حیاط‌هایی عبور کردیم که عده‌ای زیاد پسران و دختران تارک دنیا در آن‌ها می‌لولیدند.

شهر بیت‌الحم مملو از زوار مسیحی که از تمام دنیا در آن وقت آمده بودند و به عبادت معمول خود می‌پرداختند مانند مسلمانان که عید اضحی به مکه مشرف می‌شوند آن‌ها هم در آن موقع از سال برای زیارت آمده بودند و عیدشان بود.

شهر خلیل‌الرحمان: مسجد حضرت ابراهیم

رفتن ما به بیت‌المقدس اتفاقاً با آن ایام مصادف شد. پس از دیدن کلیساها و مغازه‌های صدف فروش و غیره مراجعت کردیم. ۱۴ کیلومتر که آمدیم به جاده اولی رسیدیم. از آنجا ۳۶ کیلومتر طی طریق کردیم. ساعت سه بعدازظهر به شهر بزرگ خلیل‌الرحمان رسیدیم.

اسم صاحب اتومبیل که خودش هم راننده بود کمال ابوالقاص بود. وی جوان مؤدب و خوش اخلاقی بود ولی فارسی نمی‌دانست بنابراین با اشاره مطلب خود را به او می‌فهمانیدیم. از آنجایی که اغلب به لغات عرب آشنا بودیم بیانات او را می‌فهمیدیم. مشارئیه اهل خلیل‌الرحمان بود و منزل او در اول شهر قرار داشت. وی نگذاشت به مهمانخانه برویم و ما را به منزل خودش برد. ما آذوقه و خوراکی همراه داشتیم. منزل ابوالقاص کوچک، تمیز، لوکس و مبله بود. تجدید وضو نمودیم و عازم زیارت مسجد حضرت ابراهیم (ع) شدیم. از صحن مسجد عبور کردیم و از کفشداری ایوان بزرگ که مشرف به حرم مسجد بود داخل شدیم.

بنای شبستان مزبور بسیار بزرگ و عالی شبیه به قبت‌السخره و مسجد اقصی ساخته شده که بنای هر سه محل را به عبدالملک مروان خلیفه اموی نسبت می‌دادند. این بنا دارای ستون‌های قطور مرمر و سقف مرتفعی بود. سه حرم در فضای سقف مزبور دیده شد که شبیه حرم حضرت ختمی مرتبت در مدینه در میان شبستان عظیم بود و در داخل حرم

دست راست دو ضریح که ضریح سمت راست متعلق به حضرت ابراهیم خلیل و ضریح طرف چپ متعلق به ساره خاتون زوجه او بود.

حرم دیگر ضریح و صندوق‌های حضرت اسحاق و رفقای مادر حضرت یعقوب بود.

حرم سومی متعلق به حضرت یوسف و زلیخا زوجه او که هر دو صندوق و ضریح در یک حرم بود.

کلیددار (تولیت) آنجا یک نفر افندی با فینه قرمز شخص مؤدبی بود. خدمه آنجا هم مانند مسجد اقصی و قبت‌السخره ملبس به لباس روحانی خواجه‌های مدینه منوره و بیت‌المقدس بودند. افندی مزبور از ما استقبال نمود و همه جا همراه آمد و به زبان ترکی تمام جاها و حرم‌ها را معرفی نمود.

در انتهای شبستان مزبور محراب بزرگ زیبایی بود. در طرف راست محراب منبر طلاکوب بسیار بزرگ مرتفعی شبیه به منبر مسجد اقصی بود.

افندی مزبور گفت منبر مزبور را از شام به مصر برده بودند. در ۹۲۷ سال قبل از مصر به شام منتقل نموده‌اند و عرشه منبر محملی است که معروف است سر حضرت سیدالشهداء (ع) را روی آن گذارده بودند.

جلو منبر و محراب مزبور شخصی با عمامه مولوی بزرگ و لباده آستین گشاد نشسته بود و عده زیادی دایره‌وار اطراف او جمع شده بودند در حالی که او برای آن‌ها درس فقه می‌گفت. از آنجا به شبستان دیگری که وصل به آن بود هدایت شدیم. در آنجا حرم و ضریح حضرت یعقوب و زوجه‌اش لاتقاء بود. زیارت نمودیم بعد افندی تولیت ما را به گوشه شبستان بزرگ اولی برد که درب بزرگ سردابی در کف آن بود و گفت: «این سرداب که زیر شبستان است مدفن ۷۰ هزار نفر از انبیاء بنی اسرائیل است.»

دو رکعت نماز زیارت انبیاء خواندیم و مراجعت نمودیم. تولیت مذکور تا نزدیک کفشداری ما را بدرقه کرد خواستیم هدیه‌ای بدهیم قبول نکرد، کسی را معرفی نمود و گفت: «به او بدهید که با حضور خودتان فقرا را جمع کرده تقسیم نماید.» همین طور عمل شد مراجعت نمودیم و شب را در منزل آقای کمال ابوالقاض ماندیم. موقعی که ما وارد شده بودیم خانم میزبان نبود بعد آمد. اسم او حیات و زن زیبای تمیزی بود که نمایش دوشیزه‌ای را داشت ولی پنج فرزند به نام‌های به قاضی، آیده، نوال، داود، حنان داشت. سه دختر و دو پسر ملوس تمیز بودند.

شام (سوریه)

ساعت ۶ صبح فردای آن شب حرکت نمودیم و یکسره بدون توقف به عمان مراجعت نمودیم. اول ظهر به قصد زیارت حضرت زینب (ع) در شام به اتفاق آقای پاکدامن عازم شدیم. ۱۴ کیلومتر رفته به دالرصیف که شهر کوچکی است رسیدیم. ده کیلومتر دیگر رفتیم تا به الزرقا رسیدیم. از آنجا ۵۲ کیلومتر رفتیم تا به شهر المفرق رسیدیم. شهر اخیرالذکر سر دو راهی شام و شهر لارمن که از شهرهای بزرگ اردن است واقع گردیده است. از عمان تا دو راهی نامبرده ۱۲۰ کیلومتر بود. از آنجا رد شدیم تا به شهر الرمشته ۱۵۰ کیلومتری عمان رسیدیم. گذرنامه‌ها را خروجی زدند تا وارد خاک سوریه شدیم. بعد به شهر الریبه رسیدیم. در باغچه مصفایی این شهرقدری استراحت کردیم بعد عازم شدیم.

از سرحد اردن تا شام ۱۳۰ کیلومتر است. ساعت ده بعدازظهر وارد شام (دمشق) شدیم. در محله الخراب شارع لارمیتین که محل شیعه‌های شام است به منزل ثمان که آقای حاجی فاضل بخششی معرفی کرده بودند رفتیم. صبح فردای آن شب برای گذرنامه‌ها به شرطه خانه (شهربانی) رفتیم. در خیابانی که شهربانی بود رودخانه بزرگی جریان داشت و از آن نهرهایی برای آب شهر شام جدا می‌شد که در هر نهری در حدود صد سنگ یا چهارصد زوج آب جریان داشت.

شهر شام (دمشق): مسجد جامع اموی

شهر شام دارای بلوارها و خیابان‌های عریضه و ساختمان‌های مدرن چند اشکوبه بود به طوری که می‌توان گفت به تمام معنی یک شهر زیبا و دارای مغازه‌ها و تجارتخانه‌های مهم و مجهز به تمام وسایل زندگی است. بعد به بازار سوق الحمیدیه که بازار پر عرض و دارای سقف مرتفعی است رفتیم. این بازار شامل بازارچه‌های زیاد، متصل بهم و طولانی بود. در آخر بازار سوق الحمیدیه به جلوی مسجد جامع اموی رسیدیم. در سنگ پهلوی در مسجد نوشته شده بود «بنای جامع اموی در زمان ولید ابن عبدالملک مروان سنه ۹۶ ق.» در مسجد کفش‌های خود را کنده‌ایم و وارد صحن مسجد شدم (اهل سنت با کفش داخل حیاط مسجد نمی‌شوند). در طرف قبله مسجد شبستان عظیمی شبیه به قبت‌السخره و مسجد اقصی بود و در دو طرف شبستان مزبور دو شبستان بزرگ ولی کوچک‌تر از آن بود که در قسمت ابتدای ورودی آن دو شبستان حوض آبی قرار داشت که از وسط آن دائماً آب بالا می‌آمد و به جوی دور حوض می‌ریخت و به خارج می‌رفت. در سمت دیوار درب ورودی آن دو شبستان، چند شیر آب برای وضو نصب شده بود. قسمت آخر آن دو شبستان - یعنی نیم متر بلندتر از کف حوض آب آن طرف شبستان - چندین قالی جهت اشخاصی - که اگر به شبستان بزرگ وسطی نروند و همان جا نماز بخوانند بخوانند - پهن شده است.

شبستان بزرگ وسط طول آن ۱۷۰ متر از شرق به غرب و عرض آن ۴۵ متر بود. دقیقاً در وسط شبستان چهار پایه‌ای به قطر چهار متر در چهار متر بود که گنبد مسجد بر آن‌ها استوار بود. ارتفاع پایه‌های مزبور ۱۵ متر و قسمت داخلی گنبد ۲۰ متر و بلندی سقف جانبین جنوب و شمالی گنبد ۱۵ متر بود. در طرف شرقی و غربی شبستان تا چهار پایه وسط هر طرف دو ردیف و هر ردیف ده ستون سنگی - که قطر ستون‌ها تقریباً چهار متر و فاصله بین آن‌ها ۱۵ متر و ارتفاع سقف ضربی روی ستون‌ها ده متر - قرار دارد. پوشش جانبین جنوب و شمالی گنبد از پوشش روی ستون‌ها سنگی مرتفع‌تر است و سقف گنبد با قلم‌ریز تذهیب و میناکاری - مانند قلمدان‌های قدیمی ایران - نقاشی بسیار زیبایی داشت. قسمت ازاره دیوارهای چهار طرف شبستان و کف آن از سنگ‌های مرمر عالی ایتالیایی بود. در طول ۱۷۰ متر دیوار سمت قبله سه محراب بسیار عالی قرار داشت.

محراب وسط محاذی گنبد بزرگتر و در جانبین محراب دو شمعدان بزرگ با شمع‌های کافوری به طول سه متر و قطر هشتاد سانتیمتر بود.

در طرف راست محراب وسطی منبر بزرگی از سنگ مرمر شبیه به منبر ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد قرار داشت و در طرف راست منبر مزبور محلی بود که بالای آن نوشته شده بود: «هذا مقام خضر نبی».

در قسمت بالای دیوار دور شبستان متصل به سقف، پنجره‌های بزرگ مشبک با خانه‌های ریز نقش و نگاری ملون به شیشه‌های رنگارنگ نصب شده بود که بر زیبایی شبستان می‌افزود.

متجاوز از سیصد قالی بزرگ در شبستان مزبور فرش شده بود. در جانبین چهار پایه وسط کنار دیوار شمالی به طول ۱۵ و عرض شش متر دو سکو که یک پله بلندتر از سطح شبستان بود. روی آن‌ها لوح‌های قرآن گذارده شده که هر کس مایل بود بخواند.

در سمت چپ محراب وسطی دو ستون سنگی دقیقاً از وسط رد می‌شد. بین ستون دوم و ستون چهارم حرمی شبیه به حرم حضرت رسول در مدینه بود. این حرم به طول ده متر و عرض شش متر با پایه‌های سنگ مرمر سفید ایتالیایی ساخته شده بود و پنجره‌های ظریف برنجی داشت.

درب حرم مانند حرم پیغمبر اکرم (ص) در مدینه قفل بود. از شبکه‌های دور حرم، ضریح حضرت یحیی با روپوش زیبا در وسط حرم دیده می‌شد. در سمت بالای سر و پائین پای حرم حضرت یحیی بن زکریا، دو شمعدان بزرگ با شمع مانند شمندان‌های جانبین محراب بود.

در صحن مسجد دور تا دور ایوان‌هایی که پوشش آن از جلو بر ستون‌های قطور سنگی مرتفعی استوار بود از آثار معلوم می‌شد که چند مرتبه تعمیر شده است ولی در سمت غربی مسجد دیواری که پوشش ایوان بر آن استوار بود دارای تذهیب و نقش نگاری بود که گواهی از قدمت آن می‌داد و می‌گفتند متعلق به زمان بنیان مسجد است که این اندازه از آن را توانسته‌اند از گزند خرابی و از بین رفتن حفظ نمایند.

در ضلع شرقی فضای مسجد شبستانی بود معروف به مسجد رأس‌الحسین. از شبستان بزرگ رد شدیم به شبستان کوچکتری داخل شدیم که در طرف شرقی آن سالی بود که دارای حوض آب و شیرهایی جهت وضو گرفتن و سکویی به طول بیست متر و عرض پنج متر قالی مفروش شده بود.

دست چپ نزدیک به مدخل شبستان مزبور محلی محراب مانند بود که می‌گفتند مقام امام زین‌العابدین است که در زمان اسارت آنجا عبادت می‌فرموده‌اند. در سمت قبله آن شبستان تاقچه کوچکی دارای درب کوچک بود که می‌گفتند محل گذاردن سر حضرت سیدالشهداء بوده است. در طرف قبله شبستان اتاقی به طول ۸ متر و عرض چهار متر بود. در گوشه شمال غربی حجره مزبور صورت قبری - که طول جلو آن به سه متر و عرض یک متر و ارتفاع دو متر معجز آهنی بود - قرار داشت. می‌گفتند اینجا محل دفن سر سیدالشهداء علیه‌السلام است.

پس از زیارت به صحن مسجد مراجعت نمودیم. تقریباً چهل نفر زن و مرد اروپایی و آمریکایی - که کفش‌های خود را دم درب کنده بودند - در مسجد حضور داشتند. آن‌ها از زیارت بیت‌المقدس و کلیسای عظیم بیت‌الرحم مراجعت کرده بودند و برای دیدن مسجد اموی و سایر اماکن اسلامی به شام آمده بودند. آن‌ها دائم مشغول عکس‌برداری بودند.

در خارج مسجد پشت دیوار شمالی صحن مسجد خانه‌های یزید ابن معاویه و امویان بود - که تشکیل خرابه‌هایی را داده بود - و نیز حرمی منسوب به حضرت رقیه (س) در کوچه‌ای نزدیک مسجد اموی است. به آنجا رفتیم. درب آن قفل

بود با اصراری که شد متولی آن که یک نفر از اهل سنت و جماعت بود درب را باز نمود و داخل شدیم حرم کوچک نسبتاً تاریکی بود زیارت نمودیم و با همراهان به منزل برگشتیم.

زینبیه: حرم حضرت زینب (س)

مدفن حضرت زینب کبری (س) در دو فرسنگی شام واقع گردیده است. عصر همان روز که جمعه آخر ماه شعبان بود هانی پسر صاحب منزل را جهت راهنمایی برداشتیم به اتفاق همراهان عازم زینبیه شدیم. ایستگاه اتومبیل در آخر خیابان شاره الامین محله الخراب خارج شهر بود. اتوبوس را هم در شام «باهی» می‌گویند.

در اتوبوس به آقایان مظفر اعلم^۱؛ سردار انتصار- که در دوره استانداری قوام السلطنه در سال ۱۲۹۷ ش.- رئیس قشون خراسان و قبل از آن سال موقعی که در سال ۱۳۳۲ محمدرضاشاه به بغداد و رم رفته بود سفیر کبیر ایران در عراق بود و آقای نائینی پسر آیت الله العظمی حاج میرزا حسین نائینی^۲ که از تجار معروف ایرانی ساکن شام می‌باشند برخورد نمودم. آقای سردار انتصار مظفرالدین اعلم آدرس منزل را گرفتند که به دیدن بیابند. باهی به زینبیه رسید از هم جدا شدیم. زینبیه روزهای جمعه مانند حضرت شاه عبدالعظیم شهر ری شلوغ و مملو از زائرین می‌شود که به قصد زیارت و تفرج می‌آیند.

چون اهل شام غالباً سنی بودند مقید به روزه ماه رمضان می‌باشند. آن روز هم جمعه آخر ماه شعبان و به اصطلاح ایرانیان روز کلوخ اندازان بود. جمعیت زیادتری از صبح و عصر آمده بودند به طوری که از شام تا آنجا جاده مملو از جمعیت و باغات مفصل زینبیه و حرم و صحن پر بود. با زحمت داخل صحن شده تماس و تقبیل ضریح زینب کبری با فشار میسر شد.

زینبیه محل آباد و دارای دکاکین عدیده می‌باشد و در آنجا عده شیعه هم نسبتاً زیاد است.

صحن حضرت زینب سلام الله علیها از دو طرف به باغات ممتد است.

از شهر شام تا زینبیه مانند از تهران تا حضرت عبدالعظیم آبادی‌ها و باغات و سبزیکاری‌های متصل بهم بود.

درب ورودی صحن از طرف غربی صحن و راهرو ورودی شرقی و غربی بود.

۱. مظفر اعلم معروف به القاب (سالارمظفر و سردار انتصار) در سال ۱۲۶۱ ش. در ترابوزان روسیه متولد شد. پدرش میرزا علی‌اکبر خان معتمدالوزاره قزوینی از اعضای برجسته وزارت امور خارجه بود و مدتی در بادکوبه، اسلامبول، دمشق و بغداد مقام کنسولی داشت. مظفر تحصیلات مقدماتی را در بادکوبه و تهران به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیل به کشور عثمانی رفت و تحصیلاتش را در آن کشور به پایان رسانید. پس از ورود به ایران به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و مدتی کنسول ایران در دمشق بود. در ۱۲۸۹ ش. از وزارت امور خارجه استعفا داد و در دوران وزارت جنگ احمد قوام السلطنه در همان سال با درجه سرهنگی به فرماندهی قوای خراسان گماشته شد و در این سمت توانست امنیتی نسبی در منطقه برقرار نماید. در این سمت لقب «سالار مظفر» و درجه سرتیپی گرفت.

مظفر اعلم در ۱۳۱۴ به ریاست اداره کل تجارت برگزیده شد چندی در این سمت باقی ماند تا با عنوان وزیرمختار به بغداد رفت. اعلم پس از شهریور ۱۳۲۰ به چند مأموریت موقت برای تعیین حدود مرزی به اروپا و آسیا اعزام شد. در سال ۱۳۳۰ سمت امیرالحاج گرفت. سرانجام در حکومت دکتر محمد مصدق به وزیرمختاری ایران در عربستان سعودی گمارده گردید. در سال ۱۳۳۲، دوباره وزیرمختار ایران در بغداد شد. سرانجام مظفر اعلم در سال ۱۳۵۲ در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

۲. میرزا حسین نائینی، شیخ الاسلام محمدحسین غروی نائینی منوچهری اصفهانی زاده ۲۶ خرداد ۱۲۳۹ (۲۷ ذی‌قعدة ۱۲۷۶ ق.) در نائین- درگذشته ۲۳ مرداد ۱۳۱۵ (۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۵۵) در نجف مرجع تقلید شیعه بود.

در طرف جنوبی راهرو مقبره بزرگ زیبایی ساخته شده مدفن آیت الله العظمی سیدمحسن امین^۱ جبل عاملی است که مؤسس تجدید بنا و آن تشکیلات عظیم زینبیه بوده و محل احترام تمام اهل شام مخصوصاً شیعه‌ها می‌باشند. زیرا آن مرحوم خدماتی به عالم تشیع نمود و آبرویی به شیعیان سوریه و لبنان و اردن داده است. به طوری که شیعیان از تقیه‌رهایی یافته در شام دارای مسجد و حسینیه و مدارس می‌باشند و آزادانه به اعمال مذهبی می‌پردازند.

در سمت شمالی راهرو مزبور حجرات عالی بزرگ و مبله آبرومندی بود که محل دفتر کلیددار (تولیت) زینبیه است. بنای حرم در طرف شرقی صحن و حرم بسیار بزرگ زیبایی بود که در وسط حرم، ضریح نقره حضرت زینب سلام الله علیها می‌باشد. حرم و رواق‌های بزرگ آن مفروش به قالی‌های زیبایی بود که ایرانیان تقدیم نمودند. بطور نمونه نام آقای حاج آقا علی کازرانی در قالی‌های تقدیمی ایشان - که بافته شده - مشاهده شد.

در پشت دیوار طرف جنوبی صحن، مستراح‌های جدید مدرن مردانه و زنانه در دو قسمت ساخته شده بود که آب از تمام آن‌ها دائماً جریان داشت. منازل کلیددار (تولیت) هم پشت آن قسمت واقع گردیده بود. تمام بناهای حرم و صحن و حجرات جدیدالبیان بود که در سنوات اخیر از طرف مردم خیر ساخته شده است.

در سمت غربی و شمالی صحن حجرات بزرگی مطابق نقشه مرتب صحیح ساخته شده بود که هزینه هر یک از حجرات را یک نفر یا چند نفر بانی - که غالب آنها ایرانیان بودند - پرداخت کرده بودند.

بنای سمت غربی که طرف درب ورودی صحن بود بکلی تمام گردیده و سمت شمالی صحن هم قریب به اتمام بود و چهار حجره آخر آن را - که مشغول ساختمان بودند - یک نفر هندی بانی شده بود.

در داخل صحن جلو حجرات مزبور ایوان مسقفی به عرض هشت متر ساخته شده بود. حجرات و ایوان‌های مزبور مورد استفاده زائرین بود.

زوار هر چند روزی که مایل باشند در حجرات مزبور سکونت نمایند مجازند ولی بیش از ۱۵ شب حق استفاده حجره را ندارند.

کفشار زینبیه یک نفر نجفی بود که فارسی می‌دانست و برای زوار ایرانی مفید بود. نماز مغرب و عشاء را خواندیم و از حرم خارج شدیم. انبوه جمعیت به قدری بود که یک ساعت معطل شدیم تا با ماشینی مراجعت کنیم. تا آن وقت شب آن دو فرسنگ راه مملو از جمعیت پیاده و سواره بود که به شهر باز می‌گشتند. محله الخراب شام محله بزرگی است که ساکنین طرف شمالی آن یهودی و ساکنین طرف جنوبی آن - که متصل به بازار و آبادتر است - شیعه‌های شام بودند.

مسافری شیعه و زوار زینبیه از هر جا به شام بروند غالباً در آن محله سکونت می‌نمایند. منازل زیبایی اختصاص به مسافرخانه شیعه‌ها دارد. در خیابان شارع الامین محله الخراب به عده‌ای از مسافری ایرانی و خراسانی برخورد نمودم من جمله آقای صدر شهیدی (صدرالعلماء) بود که برای زیارت زینبیه آمده بود.

۱. ابومحمد باقر محسن مشهور به سید محسن امین از علما و فقه‌های شیعه در سال ۱۲۸۴ ق. در روستای شقراء، تابع بخش هونین جبل عامل لبنان دیده به دنیا گشود. نسبش با چند واسطه به زید بن علی فرزند علی بن حسین می‌رسد. امین در چهارم رجب سال ۱۳۷۱ - ۳۰ مارس ۱۹۵۳ در بیروت درگذشت و در صحن حرم زینب در دمشق دفن شد.

قبرستان بزرگ شام

صبح روز بعد که آخر ماه شعبان بود با همراهان به زینبیه مشرف شدیم. عده‌ای زوار ایرانی هم در حرم بودند در موقع مراجعت حجت الاسلام اسلامبولچی - که از علمای تهران و امام جماعت مسجد خیابان عین‌الدوله تهران می‌باشند (پسر سیدمحمد اسلامبولچی که از آزادی خواهان معروف صدر مشروطیت و رؤسای حزب اعتدال تهران بود) - دیدم چون به عتبات مقدسه عراق مشرف شده از آنجا جهت زیارت زینبیه به شام آمده بود در اتوبوس مزبور بود. در بین راه فرمود اگر مایل باشید برویم به زیارت رئوس شهدا که با کمال اشتیاق پذیرفتم.

دو کیلومتر به شهر شام مانده در کوچه باغ‌ها پیاده شدیم. قدری پیاده‌روی کردیم تا به قبرستان بزرگ شام که نزدیک جاده زینبیه است رسیدیم. در وسط قبرستان گنبدهای مشاهدی نمایان بود. اول به حرم سکینه خاتون و ام‌کلثوم رفتیم. یک رواق بزرگی بود که در طرف شرقی آن ضریح حضرت سکینه و در طرف غربی ضریح ام‌کلثوم بود. گرچه هر دو ضریح در یک رواق بزرگ بود اما در قسمت فوق هر ضریحی گنبد جداگانه‌ای داشت. ضریح‌های مزبور آهنی فرسوده داشت. زوار عموماً آنها را زیارت نموده برمی‌گشتند.

در زیر حرم مزبور تشکیلاتی بود که درب آن همیشه قفل بود و برای همه گشوده نمی‌شد. آقای اسلامبولچی اطلاع و سابقه داشت خادم حرم را خواست تقاضا کرد درب را بگشاید. احترام گذارد و درب سرداب را باز نمود. پله‌ها و دیوارهای سرداب از سنگ مرمر سفید ایتالیایی بسیار ممتاز بود که مثل آینه می‌درخشید. برخلاف قسمت فوقانی در پائین، دو حرم زیبا و حد فاصل یک سالن عالی بود که با چراغ‌های برق ممتاز روشن بود. از سالن مزبور داخل حرم سکینه خاتون شدیم. ضریح برنجی ظریف شفاف زیبایی داشت. اسباب بازی کودکانه و الگوهای طلا و زینت‌آلات زیادی در آن ریخته بودند. در داخل ضریح، صندوق شریف با روپوش زری عالی پوشیده شده بود. سنگ‌های آزاره دیوارها و کف هر دو حرم و سالن بین دو حرم از سنگ‌های سفید پشم‌نمای مرمر ایتالیایی تزئین شده و بسار جالب بود.

حجت الاسلام اسلامبولچی روضه سوزناکی در آنجا خواند سپس از سالن عبور نمودیم و به حرم حضرت ام‌کلثوم که در طرف غربی سالن بود رفتیم. ساختمان و تزئین هر دو حرم شبیه بهم بود و چراغ‌های برق مثل روز روشن داشت. بانی تجدید بنای حرم‌های تحتانی به طوری که گفتند یک نفر بانوی شیعه هندی بوده است. چون درب سرداب‌های تحتانی را ندرتاً برای خواص باز می‌کنند همیشه تمیز و زیباست. پس از زیارت از حرم خارج شدیم. سید متولی آنجا برای راهنمایی جلو افتاد و ما را به حرم رئوس الشهداء که دویست متر فاصله داشت برد. درب آن قفل بود. باز نمودند داخل صحن کوچکی شدیم و از آن، داخل حرم شدیم. در وسط رواق که فوق آن گنبدی داشت مدفن سرهای شهداء کربلا بود. دور مدفن مزبور معجر آهنی مشبک به ارتفاع دو متر بود. زیارت نموده خارج شدیم.

با دویست متر فاصله گنبد و حرم دیگری بود که گفتند متعلق به امامزاده عبدالله پسر امام زین العابدین^۱ است آنجا را هم زیارت نموده خارج شدیم.

در قبرستان مزبور با پانصد متر فاصله گنبد و حرمی منسوب به حضرت فاطمه صغری^۲ نمایان بود. به آنجا رفتیم چون درب آن قفل و خادم آن نبود از خارج زیارت نمودیم. هدیه‌ای به سیدمتولی که راهنما شده بود داده عازم شهر شدیم.

خیابان مهاجرین

همراهان به منزل رفتند از حجت الاسلام آقای اسلامبولچی به واسطه تذکر و هدایت ما به مشاهد مزبور تشکر نمودیم سپس به سفارت ایران رفتیم.

سفارت ایران در دو قسمت شهر نو و خیابان ابورمانه بود. خیابان‌های آن قسمت شهر زیباتر و بلوارهای عریض ملون به گلهای رنگارنگ و اشجار مرکبات و قصرهای عالی چند اشکوبه بود. خیابان‌های مصفا ممتد به دامنه کوه است که آنجا را «مهاجرین» می‌نامند.

خیابان مهاجرین مشرف به تمام شهر می‌باشد. سفارت عراق در آنجا بود. جهت ویزای گذرنامه خیابان رفتیم که بلواری نظرم را جلب نمود که تفرجگاه بود و مردم برای تفریح می‌رفتند.

عصر آن روز را به اتفاق همراهان با اتومبیل به خیابان مهاجرین رفتیم که مرتفع‌ترین نقاط شهر بود. از آنجا تمام شهر و خیابان‌ها و باغات و اشجار دیده می‌شد.

بازار سوق الحمیدیه

در موقع مراجعت چون تراموای برقی با تأنی راه می‌پیمود برای آن که بیشتر از دیدن مناظر زیبا استفاده شود نزدیک غروب سوار شدیم.

آن روز چهارم ماه رمضان بود. مردم با عجله جهت افطار به منازل خود می‌رفتند. همین که اذان مغرب شروع شد مسافری غیر از من و همراهان باقی نمانده بود. تراموای متوقف گردید. راننده و دو نفر کمک‌هایی او که سنی بودند نماز مغرب را خواندند در تراموای مشغول افطار شدند. ما هم که مسافر بوده و روزه نداشتیم به مشاهده آن خیابان زیبا پرداختیم. پس از افطار آن‌ها، تراموای راه افتاد. در مراجعت در خیابان جلوی بازار سوق الحمیدیه پیاده شدیم. دکانین و مغازه‌ها عموماً درب شیشه‌ای آن‌ها بسته و تعطیل بود احياناً اگر دکانی باز بود متعلق به مسیحیان بود.

از یک ساعت بعد از غروب مردم به تدریج به مغازه‌های خود می‌رفتند تمام شامیان مقید به روزه بودند. سحرها در کوچه جهت بیدار شدن مردم طبل نواخته می‌شد و نیز پاسبان محل درب منازل را می‌کوبید که برای سحری بیدار باشند.

۱. عبدالله بن علی بن الحسین، از فرزندان امام سجاد (ع) است که متولی صدقات رسول خدا (ص) و صدقات امیرالمؤمنین (ع) بود. وی فقیهی فاضل بوده و با واسطه پدراش روایات بسیاری را از پیامبر (ص) نقل کرده است. قبری در قبرستان باب الصغیر دمشق به وی منسوب است.

۲. فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) بزرگ‌ترین دختر امام حسین (ع) از امّ اسحاق. او در واقعه کربلا حضور داشت و اسیر شد و در کوفه خطبه خواند و کوفیان را عتاب کرد. وی به احتمال زیاد سال ۵۱ ق. متولد شد و در سن ۹۰ سالگی در سال ۱۱۷ ق. درگذشت.

در شام خواروبار و میوه‌جات فراوان و ارزان بود. موز و پرتقال‌های معروف آنجا کیلویی ۱۴ فلس که به پول ایران سه ریال می‌شود در آن موقع از سال بود جلب نظر می‌کرد.

روزی آقای مظفر اعلم سردار انتصار برای دیدن به منزل آمدند. معلوم شد در چند ماه قبل از آن که سفیر ایران در عراق بوده‌اند به واسطه اشتباه و غفلتی که نمودند پس از مراجعت محمدرضاشاه از رم و بغداد به ایران، از کار برکنار شدند. وی به شام آمده و از اشتباه خود نادم بود. مظفر اعلم اظهار داشت به وسیله امیر اعلم^۱ برادرشان و سایرین مورد عفو شاهنشاه واقع گردیده و اجازه بازگشت به وطن صادر شده است. دو نامه یکی برای آقای معتمدی^۲ نایب تولیت عظمی آستان قدس و دیگری به امام جمعه کنگ نوشت بعد داد بنده برسانم.

لبنان

از شام تا بیروت سه ساعت را بیشتر نبود. برای دیدار آقای جعفر فاضلی - که از بازرگانان معروف ایرانی مقیم بیروت و از اقوام بود - دو روز بیروت ماندیم. نظر به این که مناظر دلربائی در آنجا دیده شد بی‌مناسبت نیست آن خاطرات نیز بیان گردد.

قبل از ظهر از شام حرکت نموده با وجودی که شام روح‌افزا بود همین که وارد خاک لبنان شدیم مثل آن بود که وارد بهشت موعود دنیا شده باشیم. دشت و دمن و کوهسار سبز و خرم، اشجار و کوه‌ها را زینت داده بود. جانبین جاده و کوه‌ها، جنگل طبیعی و باغات و جنگل‌های مصنوعی زیباتر از مناطق شمالی کشور خودمان بود. خانه‌های روستایی بیلاقی اروپایی که با سنگ و سیمان ساخته شده از وسط اشجار نمایان بود بر زیبایی منظره می‌افزود.

جاده‌هایی هم که به دهات می‌رفت تمام آسفالت بو. غالب دهاتی‌های خط سیر مسیحی بوده با لباس‌های تمیز خوب دیده می‌شدند.

اصولاً برای عمران شامات^۳ و لبنان فرانسوی‌ها در مدت استیلای خود خیلی خدمت کرده‌اند. زندگانی اعراب آنجا را مانند اروپا تأمین نموده آن‌ها را به روش متجدد اروپایی عادت داده‌اند. فعلاً بیروت مستعمره سابق فرانسه را پاریس کوچولو می‌نامند^۴. در بعضی از دهات مسیر ما ساختمان‌های چند اشکوبه سیمانی مشاهده شد که طبقات بالای آن‌ها دارای آب لوله‌کشی و حمام و برق بود.

۱. دکتر امیرخان امیر اعلم (۱۲۵۵-۱۳۴۰) پزشک، استاد دانشگاه و سیاستمدار ایرانی بود. از سمت‌های او می‌توان به: وزیر فوائد عامه (۱۳۳۸ ق.)، وزیر فرهنگ (۱۳۳۹ ق.)، وزیر بهداری (۱۳۲۷ ش.)، نماینده دوره چهارم و پنجم (از مشهد)، دوره هفتم (از درگز) و دوره هشتم و نهم (از شاهرود) در مجلس شورای ملی و سناتور انتصابی سه دوره اول مجلس سنا اشاره کرد.

۲. علی معتمدی (۱۲۷۵-۱۳۵۸ ش.) از سال ۱۳۳۱-۱۳۳۴ تولیت آستان قدس را برعهده داشت.

۳. شامات اصطلاحی تاریخی جغرافیایی است که به منطقه‌ای کمابیش گسترده گفته می‌شود در جنوب غرب آسیا، که از شمال به رشته کوه‌های توروس، از جنوب به صحرای عرب، از خاور به میانرودان و از باختر به دریای مدیترانه محدود است. این منطقه دربرگیرنده سرزمین‌هایی است که امروزه کشورهای سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، قبرس، بخش‌هایی از جنوب ترکیه و شرق مصر در آن جای دارند. گاهی بخش‌هایی از غرب عراق را نیز جزو سرزمین شام به شمار می‌آورند. اینجا منظور از شامات کشورهای سوریه و لبنان و اردن است.

۴. ۲۲ نوامبر سال ۱۹۴۳ لبنان از فرانسه جدا شد و استقلال یافت. شایان یادآوری است که زمان رویدادهای سفرنامه مارش ۱۹۵۴ است.

جنگل‌های طبیعی کوهستانی لبنان و جبل عامل را پیرایه‌های فرانسوی تکمیل نموده و وسایل زندگی مدرن حتی در دهات از قبیل سینما و غیره جلوه دیگری داده است.

همیشه می‌شنیدم شامات بهشت دنیا است به نظرم لبنان مفرح‌ترین جاهایی بود که دیده‌ام.

بیروت

دو ساعت بعد از ظهر وارد بیروت شدیم. در مرکز شهر به هتل الرحاب که صاحب آن حاجی مصطفی فخرالدین العراقی شیعه و اهل نجف و فارسی بلد بود رفتیم. اتاقی در طبقه چهارم به ما دادند که با آسانسور بالا و پائین می‌رفتیم. صاحب مهمانخانه غیر از مسلمانان مسافر دیگری نمی‌پذیرفت.

عصر به خیابان‌ها جهت گردش رفتیم. معلوم شد در بیروت چون تجار خارجی و کمپانی‌ها و کارخانجات مهم ممالک اروپایی و غیره نمایندگی دارند و دارای مذاهب مختلف هستند رعایت تمام مذاهب را نمودند. هفته‌ای سه روز جمعه، شنبه و یکشنبه تجارتخانه‌ها و مغازه‌های مهم تعطیل است و معاملات را کد می‌شود؛ فقط هفته‌ای چهار روز مشغول کار هستند.

این که بیروت به پاریس تشبیه نموده‌اند بی‌تناسب نبوده است زیرا گذشته از تجارتخانه‌ها و مغازه‌های بزرگ دیدنی و خیابان‌ها و ساختمان‌ها، مردم آن خیلی آزاد بودند. مثلاً خانم‌ها اکثراً با پای بی‌جوراب و پیراهن‌های کوتاه بدن نما و آرایش غلیظ گروه گروه در معابر عمومی رفت و آمد می‌کنند و در واقع از مردها آزادترند. در مغازه سلمانی مشاهده شد موی صورت بعضی از جوانان مرد را با موچینه و نخ می‌کنند. طرز اصلاح سر و صورت مردانی دیده شد که شبیه به زن‌ها و زنان شبیه به مردها بود.

در بیروت شب و روز فرق نداشت عبور و مرور مردم و ماشین‌ها تا صبح ادامه داشت و مهمانخانه‌ها و کافه و کاباره‌ها تا صبح دایر بود و غالباً مردم به عیاشی می‌پرداختند.

خیابان‌های شهر خیلی سرازیری و سربالایی تند و تیزی و پیچ و خم‌های زیادی داشت. بنای شهر روی کوه و تپه و دره است. در وسط شهر نزدیک هتل الرحاب میدان خواروبار مفصلی بود. اقسام خواروبار و میوه‌جات حتی بازار قصاب‌ها هم آنجا بود. سیب، موز، نارنگی و پرتقال پوست زرد معمولی و پوست قرمز و یک نوع میوه خوش طعمی بود که از حیث رنگ و بزرگی شبیه آلو زرد خودمان بود اما هسته‌ای مانند زالزالک داشت که او را اکلُ الدنیا می‌نامند.

تمام انواع این میوه‌ها در اوائل اردیبهشت ۱۳۳۳ که آنجا بودیم فراوان و ارزان بود. در شام بیروت پرتقال زیادی گرفته به منزل بردم و گفتم هر چه می‌توانید بخورید که از شلغم شهر خودمان ارزانتر است.

بعد گردش کنار دریا مدیترانه رفتیم. امواج دریا و کشتی‌های بزرگ و کوچک و مهمانخانه‌های عالی کنار دریا را تماشا نموده به هتل الرحاب برگشتیم.

پیشخدمت مهمانخانه آمد گذرنامه‌های ما را گرفت برد در دفتر مهمانخانه ثبت نماید بلافاصله صاحب مهمانخانه به اتاق ما آمد. طرز رفتار او مؤدبانه‌تر از موقع ورود بود. گفت: «وقتی خواستم گذرنامه را بدهم ثبت دفتر نمایند شما را شناختم. چند روز است عده‌ای از سران شیعه بیروت منتظر شما بودند. تاکنون چند مرتبه جويا شدند. از جمله حاج محمد

امین مرجی بازرگان که سمت نمایندگی از آیت الله العظمی سیدمحسن حکیم دارند امروز صبح آمده و سپرده است و ورود شما را فوراً به ایشان خبر دهم.»

بنده هرچه فکر کردم ایشان را بجا نیاوردم.

پاسخ دادم: «ایشان را نمی‌شناسم در هر صورت ضرر ندارد خبر بدهید فردا عصر بیایند.» صبح فردای آن شب خانواده آقای جعفر فاضلی از ورود ما مستحضر شده به مهمانخانه آمده بودند قرار شد نهار فردای آن روز در منزل ایشان باشیم. بعد عصر به دمشق مراجعت نمائیم.

برای دادن کاغذ جهت ایران به پستخانه رفتم. پستخانه تهران در نظر من جلوه‌ای داشت اما همین که پستخانه بیروت را دیدم عظمت پستخانه تهران از خاطر من محو گردید. پستخانه بیروت، پستخانه عظیم، مرتب و آبرومندی بود. صندوق‌های زیادی به نام تجار در آنجا گذارده بودن و مأمورین مراسلات آن‌ها را به صندوق‌ها ریختند. روزی دو مرتبه کارکنان تجارتخانه‌ها آمده می‌بردند.

عصر در مهمانخانه بودم. آقای حاج مصطفی نجفی صاحب مهمانخانه به اتفاق آقای حاج محمد امین مرجی و آقای حسن الخنساء و چند نفر دیگر آمدند معلوم شد آقایان هیچکدام فارسی بلد نیستند من هم که به زبان آن‌ها آشنا نبودم بنابراین صاحب مهمانخانه مترجم ما شد.

بیانات آقای حاجی مرجی را ترجمه نمود معلوم شد تمام شیعه‌های لبنان مقلد حضرت آیت‌الله العظمی حکیم می‌باشند. ایشان که از بازرگانان معروف و از سران شیعه بود سمت نمایندگی از طرف آیت الله را هم داشت.

سپس گفت: «در سال ۱۳۲۶ ش. در نجف حضور آیت الله بودم و اطلاع دارم حضرت آیت الله به جنابعالی اجازه فرمودند مقلدین خراسان و افغانستان برای آموزشان به شما مراجعه نمایند.» در ادامه افزود: «می‌دانم حضرت آیت الله به شما خیلی محبت دارند.»

دو نامه نشان دادند که یکی را حضرت آیت الله العظمی حکیم و دیگری را حضرت حجت‌الاسلام سید حسین یوسف مکی عاملی از نجف نوشته بودند. چون کلمه‌ها عربی بود آقای حاجی مصطفی نجفی خواند و گفت: «آیت الله العظمی مرقوم فرموده‌اند فلانی به شام رفته جهت زیارت زینبیه، محتمل است به بیروت هم بیاید مراقب باشید اگر وجهی لازم داشت بدهید.»

پول زیادی همراه آورده بودند اصرار داشتند بدهند پاسخ دادم: «به قدری که تا وطن برگردم پول دارم از محبت شما و عنایات حضرت آیت الله تشکر می‌کنم.»

اصرار کردند من و همراهان را منزل ببرند و چند روز در همه جای لبنان بگردانند پاسخ دادم: «وقتم ضیق است. فردا نهار منزل آقای فاضلی هستم عصر هم باید مراجعت به شام نمایم.» بالاخره قول گرفتند فردا شب را بمانم و در منزل آقای حاجی مرجی با معاریف شیعه بیروت ملاقات حاصل شود.

قرار شد فردا عصر آقای حسن الخنثی بازرگان بیاید منزل آقای فاضلی تا به اتفاق ایشان در شهر گردش نموده شب را آنجا برویم. تمام این مذاکرات به مترجمی صاحب مهمانخانه انجام شد. مراتب محبت و علاقمندی آن‌ها را به مقام روحانیت- که نامه آیت‌الله العظمی را بوسیده بر دیده می‌نهادند و اشک شوقشان که جاری بود- قلباً ستودم.

صبح فردا آقای سیدمصطفی فاضلی برادرزاده و داماد آقای حاج آقا جعفر فاضلی با خانمش به مهمانخانه آمدند. زن‌ها با خانم ایشان منزل آقای فاضلی رفتند من هم با آقای مصطفی قسمتی از بلوارهای زیبا و مجلس شورای ملی لبنان را دیدیم. بعد به شعبه تجارتخانه و انبار آقای فاضلی که در گمرک بود رفتیم.

انبار تجارتخانه ایشان ۶۰ متر در ۳۰ متر مملو از قالی‌های ایران بود که روی هم گسترده بودند.

چون بیروت بندر بزرگ جهان است محوطه گمرک آن بسیار بزرگ بود. در محوطه گمرک، نمایندگی کمپانی‌ها و تجار مهم هر کدام دارای انبارهای بزرگ بوده اجناسی که از هر جای دنیا وارد می‌شود نمایندگی‌های مزبور بدون پرداخت گمرک در انبارها پیشگفته باز نموده به معرض نمایش برای فروش می‌گذارند.

اگر خریداری برای کشور دیگری پیدا شود مجدداً عدل‌بندی شده بدون پرداخت گمرک، به طور ترانزیت رد می‌شود و اگر محلی داشت گمرک آن را پرداخته مرخص می‌نماید. اگر خریداری نداشت و محتاج به اعاده به مبدأ بود مجدداً عدل‌بندی شده بدون پرداخت گمرک مرجوع می‌گردد.

گمرک آنجا بارانداز مهمی بود که در کنار دریا واقع شده است و عدل‌ها و صندوق‌های بزرگ چند تنی را با جرثقیل‌های بزرگ بلند کرده به کامیون‌های بزرگ و کشتی‌ها بارگیری می‌کنند.

نظر به مقررات فوق مرکز تجارت و داد و ستدهای مهم در گمرک بود و نمایندگی کمپانی‌های بزرگ غالباً در انبارهای داخل محوطه گمرک بودند.

پس از مشاهده وضعیت محیرالعقول آنجا برای ظهر به اتفاق آقای فاضلی به منزل ایشان که در محله هووریش بود رفتیم. هووریش عبارت از جنگل مصنوعی اشجار صنوبر که سه کیلومتر در سه کیلومتر بود و از یک طرف به دریای مدیترانه ممتد بود.

عصر آقای حسن ابن عباس الخنثی بازرگان با ماشین خود آمد. چون فارسی بلد نبود آقای مصطفی فاضلی و خانمش را هم برداشته عازم شدیم. قدری در شهر گردش کرده رفتیم به فوار الظلیس که در ۱۱ کیلومتری شهر بالای کوه مرتفع و جای بسیار با صفائی بود و دارای کافه بزرگ و تفریحگاه مردم بیروت است.

در آنجا از درز سنگ، کوهی آب با فشار بیرون می‌آمد و تشکیل رودخانه بزرگی را می‌داد که به نظر من آب رودخانه مزبور در حدود هزار زوج بود. از آنجا تا شهر کوه و تپه و ماهور را که باغ‌های مملو از اشجار موز و پرتقال و غیره بود مشروب می‌کرد. اشجار موز به قدری میوه داشت که محل استعجاب شد آن منظره بهشت دنیا را مجسم می‌نمود.

قدری گردش نمودیم سوار شده به طرف شهر آمدیم. این شهر کوهستانی را از سه طرف دریا احاطه نموده کشتی‌های بزرگ تجارتنی لنگر انداخته واقعاً اطراف شهر و منظره دریا دیدن داشت.

در یک طرف کنار دریا که مرتفع‌ترین جاهای شهر بود کالج معظم امریکایی بیروت بود که معروفیت جهانی دارد. سطح خیابان کنار دریا که حدفاصل بین کالج و دریا بود تقریباً سی متر بلندتر از سطح دریا بود. از لبه خیابان تا سطح آب یکپارچه کوه و سنگ صافی مشابه دیوار بود.

با صدمتر فاصله دو قله کوه در وسط دریا یک جزیره سنگی را تشکیل داده بود. این قسمت از دریا موسوم به الشراوشه بود. به واسطه ارتفاع از سطح دریا و عمیق بودن دریا در آنجا می‌گفتند آن محل سالی چند قربانی می‌دهد. اشخاصی که بخواهند انتحار نمایند از آنجا خود را به دریا پرت می‌نمایند و در چند روز قبل از آن دختری از آنجا خود را به دریا انداخته غرق شده بود.

در عین حال جای باصفایی بود که منظره آن آب دریا و باغات و عمارات عالی و سبزه و گل‌های ممتاز و ریاحین بود.

پیاده شده قدری گردش نموده بعد سوار شده دور شهر را که ممتد به دریا بود گردش نمودیم. در کنار دریا میدان طیاره و ساختمان ایستگاه خط‌آهن و حمام‌های زیبای دریایی را سیر نمودیم. موقع غروب که آفتاب توی آب دریا غروب می‌نمود بر زیبایی منظره می‌افزود. بعد از قدری گردش در کنار دریا داخل هووریش؛ یعنی، جنگل صنوبر شده به طرف شهر عازم شدیم. در اواسط جنگل محلی بود به نام بغره که در آنجا منازل زیبای چند طبقه با سنگ و سیمان ساخته شده بود و تقریباً دو هزار نفر از شیعه‌های بیروت در محل مزبور سکونت داشتند. منزل حاجی امین مرجی هم آنجا بود به منزل ایشان رفتیم.

متأسفانه نه ما زبان آن‌ها را می‌دانستیم نه آن‌ها زبان ما را می‌فهمیدند. آقای فاضلی هم مهمان داشت نیامد. فرستادیم صاحب مهمانخانه الرحاب بیاید. آقای حاجی مرجی عده‌ای زیاد از شیعیان را به شام (افطار) دعوت کرده بود با اشاره و لال بازی مطالب خود را بهم حالی می‌کردیم.

از علمای آنجا آقای شیخ خلیل صادق جبل عاملی و آقای شیخ حسین معتوق هم که مدتی در نجف بوده‌اند فارسی را می‌فهمیدند ولی از صحبت کردن عاجز بودند.

بعد از شام هم عده‌ای از شیعه‌ها آمدند چیزی که از مجلس فهمیدیم ربوسی‌های صمیمانه و نگاه‌های محبت‌آمیز بود. با ایماء و اشاره فهمیدیم شیعه‌های اثنا عشری در لبنان زیادند و مطابق قانون اساسی لبنان که می‌گفتند فرانسوی‌ها موقع رفع ید از آن کشور اسلامی تحمیل نموده‌اند همیشه باید رئیس‌جمهور، مسیحی و رئیس مجلس شورای ملی، شیعه جعفری و نخست‌وزیر سنی باشد و این رویه قابل تغییر نیست.

آن شب مجدداً اصراً نمودند وجوه هنگفتی هدیه نمایند با کمال امتنان رد کرده و قبول نمودم.

به دو جهت تبرک می‌جستند یکی آن که خراسانی و نوکر حضرت رضا علیه‌السلام می‌باشم دیگر آن که من را نماینده و صاحب اجازه از حضرت آیت‌الله العظمی حکیم در خراسان می‌دانستند. آن‌ها به قدری به ساحت مقدس حضرت آیت‌الله ذی‌علاقه بودند که حد نداشت.

اواخر شب مهمان‌ها رفتند. ما مانده صبح به مهمانخانه رفتیم. جهت مراجعت به شام اجازه ندادند ماشین کرایه نمایم. آقای حسن الخنثی بازرگان ماشین خود را آورد و شخصاً ما را به شام رسانید.

منابع

کاویانیان، محمد احتشام (۱۳۵۵). *شمس الشموس یا تاریخ آستان قدس، مشهد. آستان قدس رضوی*.
دائرةالمعارف آستان قدس رضوی / بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، گروه دائرةالمعارف. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۳.
روزنامه خراسان، شماره‌های (۲۰ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۶۸، (۲۲ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۶۹، (۲۳ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۰، (۲۴ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۱، (۲۵ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۲، (۲۶ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۳، (۲۷ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۴، (۲۹ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۵، (۳۰ آبان ۱۳۳۸)، ۳۸۷۶، (۱ آذر ۱۳۳۸)، ۳۸۷۷، (۲ آذر ۱۳۳۸)، ۳۸۷۸، (۳ آذر ۱۳۳۸)، ۳۸۷۹، (۴ آذر ۱۳۳۸)، ۳۸۸۰، (۵ آذر ۱۳۳۸)، ۳۸۸۱، (۶ آذر ۱۳۳۸)، ۳۸۸۲، (۷ آذر ۱۳۳۸).